

فصل هفتم

نقش سندیکاها در ایجاد دولت اجتماعی

در سال های ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۰

از سال ۱۹۲۴ بهبود واضحی در وضع اقتصادی مشاهده شد که با ثباتی از جمله در تحولات سیاسی همراه بود. سلسله‌ی کابینه‌های بورژوازی -اغلب زیر رهبری حزب مرکز- و پیش از هر چیز سیاست *گوستاو اشترسه‌مان* (Gustav Stresemann) از حزب DVP برای جمهوری مرحله‌ای آرام به همراه داشتند که انتخاب *پانول فن هیندنبورگ* (Paul von Hindenburg) در سال ۱۹۲۵ بعنوان رییس جمهور رایش، تبلور محافظه کارانه‌ی آن بود. در مجموع در میانه‌ی سال‌های بیست چنین به نظر می‌رسید که چیزی شبیه به «عادی بودن» در جمهوری وایمار حاکم است، یعنی سیستمی استحکام نیافته اما با قابلیت رشد و تحول، با عنصرهایی از دولت اجتماعی و سرمایه‌داری خصوصی. در این رابطه می‌بایست به وضوح میان مقوله‌ی دولت اجتماعی که حاوی تدبیرهای دمکراتیک بود و طرح دولت رفاه تمایز نهاد.

1. به سوی دولت اجتماعی؟

سال‌های میانی جمهوری وایمار

پایان تورم، تعیین مقرراتی برای مسایل پرداخت خسارت‌های جنگی از طریق برنامه *دیوِس* (Dawes-Plan) و سرازیر شدن وام‌های خارجی از سال ۱۹۲۴ موجب یک رونق اقتصادی شدند که واضح‌ترین نشانه‌اش دو برابر شدن تولید صنعتی در سال‌های ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۸/۲۹ بود. با اینکه این تولید به سطح پیش از جنگ نرسید، اما صنایع شیمیایی، برق، وسایل بصری، پارچه‌بافی و ماشین‌سازی توانستند اعتبار جهانی خود را باز پس بیابند. این نکته در تحول صادرات و تراز بازرگانی خارجی آلمان انعکاس یافت.

مسلمن در این رونق اقتصادی، پیشرفت بازدهی کار در نتیجه معقولانه‌سازی (Rationalization) شتاب یافته‌ی تولید، نقش قابل ملاحظه‌ای داشت. بازدهی کار بطور مثال در صنایع ماشین‌سازی آلمان بین سال‌های ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۷ ۴۵٪ و در صنایع تولید آهن بین سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷ ۴۱٪ افزایش یافت. اقتصاد آلمان از یکسو توسط تمرکز و ایجاد کارتل‌ها و از سوی دیگر بالا بردن بازدهی کار به وسیله‌ی قاعده‌مندسازی علمی روندهای کاری و به وسیله مقررات نوین فنی، کوشید در رقابت بین‌المللی موفق شود.

روی دیگر سکه‌ی تلاش‌ها و موفقیت‌های مقولانه‌سازی، تشدید کار و میزان بالای بیکاری حتی در زمان رونق نسبتن خوب اقتصادی بود. میزان بیکاری از بیش از ۱۰٪ در سال ۱۹۲۴ ابتدا به ۷ تا ۸٪ در سال ۱۹۲۵ کاهش یافت، اما پس از یک نزول بین دو مرحله‌ی رونق در سال ۱۹۲۶ به ۱۵٪ افزایش یافت و در سال‌های ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸ به ۸ تا ۹ درصد بالغ شد. این میزان در سال ۱۹۲۹ -به مثابه‌ی نشانه‌ای از بحران اقتصادی- به ۱۳ تا ۱۴ درصد رسید.

به برکت سیاست‌سندیکایی، رونق اقتصادی دستکم بخش به سود کارگران شد. اگر سندیکاها نیز از بحران تورم تضعیف شدند، اما در مبارزات کاری‌شان در سال ۱۹۲۴ رزمندگی چشمگیری را می‌شد مشاهده کرد. تنظیم جدید پول ملی و مقررات ساعات کار در دسامبر ۱۹۲۳ عقد قراردادهای جمعی جدید کاری را ملزم ساختند. سال ۱۹۲۴ به «سال مبارزه» بدل شد. در این سال نسبت کمی جنبش‌های تدافعی به تهاجمی نشان می‌دهد که سندیکاها در موقعیتی دفاعی بودند که در سال ۱۹۲۵ از آن وضعیت، با تقویت سازمان‌های شان خارج شدند. البته نمی‌توان نادیده گرفت که فعالیت‌های مبارزاتی پس از تورم -بخاطر ضعف سندیکاها و امکان حل اختلافات توسط دولت- پایین‌تر از سطح پیش از جنگ بود.

در مرکز سیاست‌های سندیکایی، مشکل حقوق و دستمزدها قرار داشت. از ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۹ حقوق‌ها از هزینه‌های زندگی سریع‌تر رشد کردند، بگونه‌ای که حقوق واقعی هفتگی، بین سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۲۹ به سطح پیش از جنگ (یعنی سال‌های ۱۹۱۳/۱۴) رسید و از آن نیز فراتر رفت. در دهه‌ی بیست نیز حقوق متناسب با شغل و شاخه‌ی صنعتی بسیار متفاوت بود. فاصله‌ی دستمزد زنان نسبت به مردان دوباره بیشتر شد.

البته قشر میانی جامعه در نتیجه‌ی تورم فقیرتر شد. نرخ درآمد بازنشستگی کاهش و شمار مزدبگیران رشد یافت.

در گفتگوهای سابق سقف حقوق بسیار بحث برانگیز بود. در حالیکه منظور سندیکاها از بهبود وضعیت درآمد کارپذیران بطور همزمان بهبود قدرت خرید در مجموع خود و تقویت فعالیت‌های اقتصادی بود (۱)، کارفرمایان بر این نظر پافشاری می‌کردند که حقوق‌ها به سقفی رسیده‌اند که بعنوان بار سنگینی بر تصمیم‌گیری برای سرمایه‌گذاری اثر می‌کنند. این امر به فلج اقتصادی و تشدید بیکاری منجر شد. ظاهراً تقصیر سقف بالای حقوق‌ها و نیز عملکرد حل اختلاف دولتی -که سندیکاها علیرغم انتقاداتشان به محدودیت حق اعتصاب، از آن صرف‌نظر نمی‌توانستند کنند- به گردن سندیکاها بود.

از دید برخی از ناظران تاریخ، سقف دستمزدها به مثابه‌ی یکی از دلایل «بیماری» اقتصاد آلمان در سال‌های دهه‌ی بیست بود که در مقیاسی بلندمدت در رشد نسبتن نازل اقتصادی، نرخ نسبتن پایین سرمایه‌گذاری و بیکاری نسبتن زیاد جلوه می‌کرد. مطابق

منطق درونی این استدلال، سیاست سندیکایی و حل اختلافات اجباری دولتی، علت‌های محوری وضعیت ناهنجار اقتصادی سال‌های دهه‌ی بیست بودند. (۲) بدون اینکه بخواهم وارد این بحث شوم تنها یادآور می‌شوم که دستمزدها به هیچوجه چارچوبی را که توسط تحول بازدهی کار ایجاد شده بود، در هم نشکستند. همچنین دستمزدها - اگر به سطح نرخ بهره بنگریم - به هیچوجه یگانه عامل هزینه-ها بشمار نمی‌آمدند. و سرانجام می‌توان ایراد گرفت که با توجه به گرایش جهانی به سوی سیاست‌های حمایتی گمرکی، یک اقتصاد صادراتی نمی‌توانست تکانه‌های کافی برای تقاضای اقتصادی ایجاد کند. به این ترتیب تجدید حیات اقتصاد و کاهش بیکاری نیاز به تقویت قدرت خرید توده‌ها داشت. بدون افزایش دستمزدها در سال‌های بیست وضعیت اقتصادی بطور قطع بدتر از این می‌بود.

یکی از محوری‌ترین موضوعات مورد اختلاف سندیکاها و کارفرمایان - مسلمان - ساعات کار بود. کارفرمایان در تابستان ۱۹۲۴ یک یادداشت غیررسمی در مورد مساله‌ی ساعات کار ارائه کردند که در آن آمده بود: «اقتصاد آلمان تحت تاثیر زورگویی ورسای، تورم و سیاست اجتماعی ضد تولیدی زمان "پس از جنگ" بویژه سیاست ششما گونه هشت ساعت کار، در هم شکسته است.» (۳) بر پایه این موضعگیری و با پشتیبانی مقررات ساعات کار (وضع شده در دسامبر ۱۹۲۳)، کارفرمایان تقریباً همه‌ی شاخه‌های اقتصادی از موقعیت استفاده کرده و روزانه‌کاری را افزایش دادند. علیرغم فعالیت‌های چشمگیر مبارزاتی کارگری - با توجه به ضعف سندیکاها - در سال ۱۹۲۴ هفته‌ی کاری ۴۸ ساعته برای نیمی از کارگران تمام وقت از بین رفت. تنها بخشی از سندیکاها در برابر فشار برای افزایش ساعت کار مقاومت کردند. مطابق قراردادهای جمعی که از ۱ ژانویه ۱۹۲۵ اعتبار داشتند برای ۱۰/۹٪ کارگران هفته‌ی کاری بیش از ۴۸ ساعته مجاز بود. این میزان تا ۱ ژانویه ۱۹۲۷ حتی به ۱۳/۴٪ رسید.

اما تراز سیاست قراردادهای جمعی در رابطه با مساله‌ی مرخصی‌ها مثبت بود. ۶۵/۷٪ در سال ۱۹۲۰ و سپس ۸۶/۶٪ قراردادهای دسته جمعی که در ۱ ژانویه ۱۹۲۵ اعتبار داشتند شامل توافقاتی در مورد مدت مرخصی بودند. پس از یک سال اشتغال اغلب حق ۳ تا ۴ روز مرخصی با مزد در سال طبق قرارداد وجود داشت. به موازات طول «مدت خدمت» روزهای مرخصی نیز حداکثر ۱۲ تا ۱۴ روز افزایش می‌یافت. برای کارمندان که پیش از جنگ به مراتب از مزایای مرخصی برخوردار شده بودند، در زمان *وایمار* مدت مرخصی ۲ تا ۴ هفته‌ای بطور عمومی رایج بود.

با توجه به پیشرفت‌هایی در زمینه‌ی معقولانه کردن تولید و میزان بالای بیکاری، سندیکاها‌ی آزاد طرفدار بازگشت هشت ساعت کار روزانه و افزون بر آن کاهش ساعات کار روزانه بودند. در یک تجمع اعتراضی علنی در دفاع از این خواسته در ۲۸ اکتبر ۱۹۲۶ بر ارتباط بین بیکاری و معقولانه‌سازی تولید تاکید شد: «علت بیکاری حاکم را پیش از هر چیز باید در تحولات مدرن اقتصادی جست. ازینرو نیاز به تدبیرهای مثبتی است تا بتوان بیکاری را که به اجبار توسط تکامل فنی و سازمان تولید نتیجه می‌شود، بطور اساسی پس راند.» (۴)

خواست حاصل از این نظر مبنی بر تصویب فوری یک «قانون اضطراری ساعات کار» جهت احیای هشت ساعت کار روزانه همانطور که انتظار می‌رفت با مخالفت شدید صاحبان کار روبه‌رو شد. دولت زیر اجبار ناشی از طرح قانونی توسط حزب سوسیال

دمکرات و زیر فشار سندیکاهای مسیحی به فراکسیون «مرکز»، در مارس ۱۹۲۷ یک طرح قانونی ارائه کرد که در ۸ مارس ۱۹۲۷ توسط پارلمان (رایشتاگ) تصویب شد. این «قانون اضطراری ساعت کار روزانه» عدم مجازات کسانی را که به‌طور داوطلبانه بیشتر کار می‌کردند، لغو کرد. تخطی از ده ساعت کار در روز وابسته به اجازه دولتی شد. اضافه‌کاری، بر مبنای ۸ ساعت کار روزانه، می‌بایست با افزایش دستمزد ۲۵ درصدی پرداخت می‌شد. (۵)

با اینکه نمایندگان سازمان‌های کارفرمایان در فرمولبندی این قانون همکاری داشتند، صدای انتقادشان بلند شد که هشت ساعت کار روزانه معتبر باقی مانده. اینکه حالا دیگر بر این پایه مزایایی برای اضافه‌کاری مقرر شده بود، مانند خاری در چشم کارفرمایان بود. سندیکاهای آزاد این قانون را بعنوان «توهین هشت ساعت کار روزانه» رد کردند و با توجه به معقولانه‌سازی تولید، بیکاری و بحران اقتصادی به دنبال مبارزه برای کار هفتگی ۴۰ ساعته رفتند.

در جریان تغییرات کوتاه مدت تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جمهوری وایمار، نباید نادیده گرفت که سال‌های دهه بیست در پیوند با روند دگرگونی اجتماعی بودند که در آلمان وینلهمی شروع شده و در جنگ اول جهانی شتاب یافته بود. یک شاخص این روند دگرگونی، تغییر ساختار اقتصادی بود. اگر به سهم بخش‌های اقتصادی جداگانه در رابطه با مجموع افراد شاغل در سال‌های ۱۹۰۷، ۱۹۲۵ و ۱۹۳۳ بنگریم، آشکارا می‌شد پسرقت کشاورزی و جنگلیانی (از ۳۵/۲٪ به ۲۸/۹٪) و افزایش بخش خدمات، پیش از هر چیز در بخش تجارت و ترابری (از ۲۴/۷٪ به ۳۰/۷٪) را مشاهده کرد. در دهه بیست گذار از جامعه صنعتی به جامعه خدمات‌رسانی آغاز شد.

به موازات رشد بخش خدمات و اهمیت فزاینده‌ی بخش پژوهش و توزیع در صنعت، جامعه‌ی کارمندی نیز رشد کرد. البته تعداد مطلق کارگران افزایش یافت، اما در مقایسه با کل شاغلین سهم آن از ۵۵٪ (سال ۱۹۰۷) به ۵۰٪ (در سال ۱۹۲۵) کاهش یافت. در عوض، سهم کارمندان و ماموران دولتی در همین فاصله‌ی زمانی از ۱۰/۳٪ به ۱۷/۴٪ (یعنی ۷۰٪ رشد) رسید. از مشکلات آگاهی کارمندان کوچک و متوسط، وظایف دشوار سازمانی برای سندیکاها سر برآوردند. در اینجا حدتی وجود داشت که جنبش کارگری (سوسیال دمکراتیک) آن را بطور عام دست‌کم گرفت. این امر خود را در بحران اقتصادی جهانی آشکار ساخت.

این نکته در مورد تحول کار زنان نیز صدق می‌کند. سهم زنان در بین کل شاغلین تنها به میزان اندکی تغییر کرد. این سهم در سال ۱۹۰۷ بالغ بر ۳۳/۸٪، در سال‌های ۱۹۲۵ و ۱۹۳۳ به ترتیب ۳۵/۸٪ و ۳۵/۵٪ بود. سهم زنان شاغل در ارتباط با کل جمعیت زنان در این فاصله‌ی زمانی به ترتیب ۳۰/۴٪، ۳۵/۶٪ و ۳۴/۲٪ بود. و سرانجام پیشرفت کارخانه‌های بزرگ قابل ذکر است. اگر در صنعت و فن‌های پیشه‌وری از ۱۹۰۷ تا ۱۹۲۵ سهم شاغلین کارگاه‌های کوچک با یک تا پنج کارگر از ۳۱/۲٪ به ۲۵/۴٪ کاهش بارزی یافت، سهم شاغلین در کارگاه‌های بزرگ در مجموع افزایش یافت که واضح‌ترین این رشد را در کارخانه‌های بزرگ با بیش از هزار شاغل می‌توان دید؛ از ۴/۹٪ به ۶/۸٪. این تحول برای سندیکاها از دو جهت اهمیت داشت. نخست اینکه تجربه و ساختار شغلی جامعه کارگری تغییر کرد که با خود مشکلاتی در رابطه با عضوگیری به همراه داشت. دیگر آن که در

پیشرفت کارخانه‌های بزرگ، روند تمرکز اقتصادی منعکس می‌شد، که همراه با ایجاد کارتل‌ها به قدرت‌گیری برخی شاخه‌های تولیدی منجر شد. به این ترتیب در ۱۹۲۶ ۹۸٪ معادن پتاس محرق، ۹۷٪ معدن، ۹۶٪ صنعت رنگ‌سازی، ۸۶٪ صنعت برق، ۸۰٪ کشتی‌رانی و ۳۷٪ بانک‌ها، در کنسرن‌ها و کارتل‌ها مجتمع شدند. (۶) کنسرن‌های بزرگی چون IG-Farben و کارخانه‌های مجتمع فولاد در این سال‌ها به وجود آمدند. با طرح‌های قانونی به منظور کنترل کارتل‌ها و انحصارها و تثبیت قیمت‌ها، سندیکا‌های دارای جهت‌گیری‌های مختلف می‌خواستند بر پیامدهای منفی و این روند تمرکز مسلط شوند.

عرصه‌ی اصلی فعالیت سندیکاها در زمان جمهوری *وایمار* کماکان سیاست اجتماعی باقی ماند.

نقطه‌ی اوج قانون‌های مربوط به امور اجتماعی در دوران *وایمار*، بدون شک قانون کارپایی و بیمه‌ی بیکاری (AVAVG) بود که ۱ اکتبر ۱۹۲۷ به اجرا درآمد. AVAVG توسط ADGB در همکاری با سندیکا‌های مسیحی طراحی شده بود، از طرف وزارت کار امپراتوری در آن اصلاحاتی وارد شده و سرانجام توسط حزب «مرکز» در *رایش‌تگ* (پارلمان) ارائه شده بود. با حل مساله مسئولیت پرداخت (یک سوم از طرف کارگران، یک سوم از سوی کارفرمایان و یک سوم بخش دولتی)، با تقسیم پرداخت حق بیمه (۵۰٪ کارپذیران و ۵۰٪ کارفرمایان)، با فهرست‌بندی خدمات بیمه به خدمات اصلی و ملحقات خانوادگی و سرانجام با محدودیت زمانی خدمات، طرح ارائه شده توسط نهاد امپراتوری، راهنمایی برای آینده بود. با این حال ساختار آن مشکلاتی نیز در برداشت، بیش از همه مشکل هزینه کردن در شرایطی که شمار بیکاران از ۵۰۰ هزار نفر فراتر رفت.

در مجموع در مقایسه با دوران حکومت قیصری افزایش واضحی در هزینه‌های بخش عمومی مشاهده می‌شد. این رشد پیش از هر چیز پیامد «دخالت‌های اجتماعی» دوران *وایمار* بود که به غیر از بخش مسکن‌سازی و اقدامات شغل‌آفرینی، در بحران ۱۹۲۵/۲۶ در ساخت بیمه‌های اجتماعی منعکس می‌شد. این آمادگی برای سیاست دخالت در امور اجتماعی و اقتصادی به شکل قانون‌های کارخانه‌ها، مقررات ساعات کار روزانه و سرانجام حل اختلافات کارگران و کارفرمایان سندیت می‌یافت. درست همین فعالیت‌های دولتی در بخش سیاست اجتماعی و اقتصادی بویژه در ایجاد موسسه‌های بخش عمومی، جزو مسایل مورد اختلاف در سیاست داخلی سال‌های بیست بود. بویژه کارفرمایان سازمان یافته در این امر نوعی «اجتماعی کردن خشک و بی‌روح» می‌دیدند.

شانس موفقیت سندیکاها در بیرون زدن از فضای تنگ سیاست اجتماعی بسیار اندک بود. این نکته را به ویژه در سیاست مالیاتی می‌شد مشاهده کرد. سندیکاها همواره خواستار افزایش مالیات بر مالکیت و از این طریق کاهش فشار بر کارگران بودند، اما این تلاشی بی‌ثمر بود. در مورد مساله‌ی مالیات‌های گمرکی نیز سندیکا‌های آزاد نتوانستند امر خود را پیش ببرند. به علاوه خیلی به‌قدرت سندیکا‌های دارای جهت‌گیری‌های سیاسی در چنین موردهایی توافق نظر داشتند.

به این ترتیب *سندیکا‌های آزاد* از سال ۱۹۲۵ به عرصه‌ی اولیه خود بازگشتند. *لیپارت* (Leipart) در *کنگره برسلاو* (Breslau) اعلام کرد که در آغاز جمهوری «وظیفه‌هایی» به سندیکاها «تحمیل شد که در اصل با آن خیلی بیگانه بودند». آینده

سندیکاها در گروهی پرداختن هر چه بیشتر به «وظایف اصلی سندیکایی» است. (۷) او در برابر حکومت ائتلاف بزرگ تحت رهبری سوسیال دمکرات‌ها در سال ۱۹۲۸ بر استقلال سندیکاها پافشاری کرد. در کنگره‌ی هامبورگ او ابراز امیدواری کرد که حکومت «سیاستی سوسیالیستی» را پیش ببرد، اما اعلام کرد که سندیکاها «بدون هر گونه اغمازی آنجا که به صلاح منافع کارگران است» از حکومت انتقاد خواهند کرد. (۸) با چنین موضعگیری‌هایی سندیکاها از تجربیاتی که از کودتای کاپ (Kapp) به بعد آموخته بودند، نتیجه گرفتند که مواضع سندیکایی اغلب قربانی توجه بیش از حد به سیاست‌های ائتلافی شده است.

انتظارات سندیکاهای مسیحی از متحدان حزبی‌شان، آنچه که مربوط به نمایندگان سیاسی‌شان می‌شد، برآورده نشد. پس از آن که *استگروالد* در سال ۱۹۲۰ به عضویت رهبری حزب مرکز برگزیده شد، نه او و نه *یوزف یوس* (Josef Joos) رییس هیات نگارندگان *نشریه کارگری غرب آلمان* (ارگان انجمن‌های کارگری کاتولیک غرب آلمان) موفق نشدند در کنگره ۱۹۲۸ رهبری حزب را به دست بگیرند. در DNVP نیز با انتخاب *آلفرد هوگنبرگ* (Alfred Hugenberg) فردی به ریاست رسید که واقعاً پیوند تنگاتنگی با سندیکاها نداشت. به همین دلیل شمار زیادی از کارگران پروتستان در سال ۱۹۲۹ از DNVP به خدمات مردمی اجتماعی مسیحی روی آوردند. اما اکثریت اعضای DHV به NSDAP (*) رفتند. از ۱۰۷ نماینده ناسیونال سوسیالیست که در سال ۱۹۳۰ وارد *رایشستاگ* شدند، ۱۶ نفر آنان عضو DHV بودند یا به عبارت دیگر تقریباً یک سوم ۴۷ فعال سندیکایی ملی - مسیحی در *رایشستاگ* عضو NSDAP بودند. اتفاقاً، این کارمندان بودند که از طریق افراطگرایی ملی محافظه‌کارانه، نسبت به خطرانی چون سقوط از جایگاه‌شان و از دست دادن موقعیت اجتماعی‌شان واکنش نشان دادند.

هنگامی که *استگروالد* در سال ۱۹۲۹ رییس فراکسیون حزب مرکز در *رایشستاگ* و وزیر ترابری امپراتوری شد، از همه پست‌های سندیکایی خود کناره گرفت. انتخاب *برنارد آته* (Bernhard Otte) در سال ۱۹۲۹ به ریاست اتحادیه‌ی کل سندیکاهای مسیحی و قرار گرفتن *هینریش ایمبوش* (Heinrich Imbusch) در راس DGB، نشانه‌هایی بودند از «خودمختاری» اتحادیه‌های ملی-مسیحی در وظایف سندیکایی‌شان و تلاشی برای کنارمجویی از سیاست.

همچنین انجمن‌های حرفه‌ای *هیرش-لوئکر* در پایان سال‌های بیست با برنامه‌های شکست خورده‌ی سیاسی مواجه شدند. حزب DDP، شریک سیاسی آنها، در سال ۱۹۱۹ حدود ۱۸/۵٪ آراء را به دست آورد، اما بعد به سرعت به یک حزب آب رفته تبدیل شد. در سپتامبر ۱۹۳۰ این حزب توانست تنها ۳/۷٪ آراء را کسب کند. پس از یکی شدن حزب DDP با فرقه‌ی جوانان آلمانی در سال ۱۹۳۰ و تغییر نام آن به «حزب دولتی آلمان»، بسیاری از اعضای لیبرال چپ آن - از جمله *آنتون اِرکلنتس* (Anton Erkelenz) از *حلقه‌ی رهبری سندیکایی* - به حزب سوسیال دمکرات رفتند.

در عمل می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که در سال‌های دهه‌ی بیست یک کنش متقابل بی‌ثبات میان اقدامات حمایتی اجتماعی و اقدامات تثبیت‌گر نظم پیشرفته‌ی سرمایه‌ی خصوصی شکل گرفت. مداخله‌های دولتی، هم از لحاظ مقیاس و هم از لحاظ شکل دخالت، کیفیت جدیدی یافتند. مداخله‌جویی نه تنها در بخش سیاست اجتماعی به مفهوم خاص کلمه بود، بلکه به بخش‌هایی چون واگذاری

پروژه‌های عمومی و شکل‌دهی مناسبات کاری (ساعات کار، داوری و ...) و همچنین به سیاست‌های گمرکی و مالیاتی سرایت یافت. حکومت اما به مراتب تنها به صورت غیرمستقیم در نظم اجتماعی-اقتصادی دخالت کرده و این کار را به طرف‌های درگیر در بازار کار واگذار می‌کرد که با هم به تفاهم برسند. تنها هنگامی که آنان قادر نبودند به سازش برسند، سازوکار داوری عمل می‌کرد. اگر در آغاز و پایان سال‌های بیست دشواری‌های بزرگی بر سر راه کار سندیکایی وجود داشت، اما برای سال‌های اندکی شکل‌هایی از یک همکاری داوطلبانه‌ی شکنده میان سندیکاها، کارفرمایان و دولت پدیدار شد. به این «کنترت‌گرایی و ایاماری»، که البته با توجه به موقعیت برتر صاحبکاران نمی‌توان از آن به عنوان توازن نیروها سخن گفت، فرصت داده نشد تا بتواند سنت‌های شالوده‌مند و ساختارهای محکمی ایجاد کند.

2. تحکیم سازمانی سندیکاها

اگر گرایش‌های تحول درازمدت پیش‌گفته به صورت غیرمستقیم بر سازمان سندیکاها اثر می‌گذاشت، بهبود اقتصادی و موفقیت‌های سیاست سندیکایی به صورت مستقیم‌تری در شمار عمومی اعضا بازتاب می‌یافت. در مجموع شمار اعضای سندیکاها از لحاظ سیاسی جهت‌دار، در سال‌های ۱۹۲۴/۲۵ افزایش یافت، اما تا سال ۱۹۲۹ -یعنی آغاز بحران اقتصادی جهانی- به حد سال‌های پیش از جنگ نرسید. **سندیکاها** آزاد با افزایش شمار اعضا از ۴ میلیون نفر در سال ۱۹۲۴ به ۵ میلیون نفر در سال ۱۹۲۹، از جایگاه خود بگونه‌ای بی‌چون و چرا دفاع کردند. سندیکاها مسیحی با ۶۱۳ هزار نفر عضو در سال ۱۹۲۴ و ۶۷۳ هزار نفر عضو در سال ۱۹۲۹ و انجمن‌های حرفه‌ای **هیرش-دونکر** با ۱۴۷ هزار عضو در سال ۱۹۲۹ و سپس ۱۶۸ هزار عضو در سال ۱۹۲۹ در جایگاه دوم و سوم قرار داشتند.

به این ترتیب **سندیکاها** آزاد در میان اتحادیه‌های کارگری نیرومندترین سازمان باقی ماندند.

به موازات جریان اعضا، سندیکاها توانستند ساختارهای سازمانی خود را که در جریان تورم به شدت لطمه دیده بودند، دوباره تقویت کنند. از ۱۳ دفتر منطقه‌ای **سندیکاها** آزاد که در سال ۱۹۲۳ بسته شده بودند، در سال ۱۹۲۴ هشت دفتر و در سال ۱۹۲۵ سه دفتر دیگر گشایش یافتند. صفوف کارمندان سندیکاها نیز دوباره پر شد. در آغاز سال‌های سی در سندیکاها آزاد شش هزار کادر وجود داشت که حدود ۴ هزار نفر آنان در مدیریت منطقه‌ای و تنها ۱۱۰۰ نفر در سطح اتحادیه‌های مرکزی و فقط ۴۳ نفر در مدیریت ADGB استخدام شده بودند. از این آمار می‌توان دید که ADGB به مثابه اتحادیه‌ای فراگیر تا چه حد نسبتن ضعیفی شکل یافته بود.

تفاوت میان منافع اتحادیه‌های کوچک و بزرگ، میان سندیکاها جداگانه و مدیریت ADGB باقی ماند. در **کنگره‌ی هامبورگ** (سال ۱۹۲۸) فرمولی که مطابق آن کمیسیون فدرال تشکیل می‌شد، تغییر یافت. اتحادیه‌ها دیگر نمی‌بایست یک نماینده -و با بیش از

۵۰۰ هزار عضو- نماینده‌ای اضافی به کمیسیون فدرال بفرستند، بلکه برای هر ۳۰۰ هزار، ۶۰۰ هزار و ۹۰۰ هزار عضو به تعداد نمایندگان افزوده می‌شد.

در مجموع اتحادیه‌های کوچک برای گسترش نهادهای در سطح فدرال فشار می‌آوردند تا در مخارج سازمانی خود صرفه‌جویی کنند، در حالی که اتحادیه‌های بزرگ مدام بر ضد گسترش وظیفه‌ها و مسئولیت‌های مرکزیت ADGB می‌کوشیدند.

مرحله‌ی ثبات نسبی اقتصادی و سیاسی در آن واحد «زمان شکوفایی» موسسه‌های عمومی بود. فعالیت در این عرصه چهره سندیکاها را در سال‌های بیست به شدت تغییر داد. سندیکاییان و سندیکاها متعلق به خطوط سیاسی به «صاحبان موسسه‌ها» تبدیل شدند. فعالیت اقتصادی در چارچوب عمومی اقتصاد سرمایه‌داری به طور بدیهی می‌بایست **سندیکاها را آزاد** را تغییر دهد. این نکته برای آنان آشکار بود که «مدیرپریت اجرایی نمی‌تواند بر ضد قانون‌ها و روش‌های سرمایه‌داری، تا زمانی که این نظام مسلط است، عمل کند». (۹)

ابتدا نکته‌ای در مورد سندیکاها آزاد: در سال ۱۹۲۳/۲۴ «بانک سهامی کارگران، کارمندان و ماموران دولتی» تاسیس شد که تا سال ۱۹۲۹/۳۰ شاهد رونق سریعی بود. کار موسسه‌های اقتصادی متشکل شده در اتحادیه‌ی شرکت‌های ساختمانی و اجتماعی مانند شرکت سهامی آلمانی تهیه خانه، بیمه‌های تامین ملت، شرکت‌های تعاونی مصرفی و موسسه انتشاراتی ADGB از رونق برخوردار بود. این نکته در مورد موسسه‌هایی که توسط سندیکاها مسیحی اداره می‌شدند نیز صادق بود. «انتشارات سندیکایی مسیحی» و موسسه انتشاراتی «آلمانی» توانستند موقعیت خود را تثبیت کنند. همچنین «بانک سهامی مردمی آلمان»، «بیمه‌ی سهامی عمر آلمان» و «شرکت سهامی ساختمان خانه‌های عام‌المنفعه» رونق داشتند. افزون بر این سندیکاها مسیحی به وسیله سازمان‌های محلی خود از فعالیت‌های اتحادیه‌ی انجمن‌های عام‌المنفعه‌ی مصرفی و شرکت‌های تعاونی ساختمان‌سازی پشتیبانی می‌کردند.

در عرصه‌ی شرکت‌های تعاونی مدام همکاری‌هایی میان سندیکاها متعلق به خطوط سیاسی مختلف صورت می‌گرفت.

3. مبانی و حد و مرزهای یک برنامه‌ی فراجزبی سندیکاها خطدار سیاسی

در مقایسه با ضدیت‌های شدید پیش از جنگ، در سال‌های دهه‌ی بیست نزدیکی آشکاری میان سندیکاها دارای خطوط سیاسی صورت گرفت. همکاری در سیستم اقتصاد جنگی و در ZAG، احساس مشترک تحت تهدید قرار داشتن از سوی جنبش انقلابی سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹، ایستایی و پویایی سیستم قراردادهای کار و حل اختلاف‌ها، قدرت فاکت‌هایی که حاصل کار شوراهای کارخانه‌ای بودند و نیز فشار مجدد جامعه‌ی کارفرمایان - که دوباره نیرو گرفته بود- در این نزدیکی نقش بازی کردند. مذاکره بر سر قراردادهای دسته جمعی و مبارزات کارگری اغلب مشترک انجام می‌شدند و خواسته‌های اجتماعی برای افزایش خدمات اجتماعی

مشخص، برای ایجاد بیمه‌ی بیکاری و یک حقوق کار واحد، تا حد یکسان بودن به هم شبیه شده بودند. سرانجام عنصر ملی نیز در این رابطه نقش بازی می‌کرد که خود را در پیوند داوطلبانه همه‌ی سندیکاها در سیاستی بر ضد اشغال منطقه **روهر** نشان می‌داد.

هر چند در اجتماعات و موضعگیری‌های مشترک در مورد سیاست قراردادهای کار، همچنین آمادگی پذیرش متقابل یکدیگر خود را نمایان می‌ساخت، اما سندیکا‌های مسیحی با شدتی کاهش‌ناپذیر بر استقلال جهان‌بینانه‌ی خود پافشاری می‌کردند. ایده‌ی جامعه‌ی مسیحی بر ضد سوسیالیسم مکانیکی مبتنی بر مبارزه طبقاتی و حرص مالی ماتریالیستی، شعار سندیکا‌های مسیحی بود که توسط آن موجودیت اتحادیه‌های‌شان مشروعیت می‌یافت. علاوه بر این مسأله‌ی حفظ همبستگی جنبش سندیکایی مسیحی بود که از ترکیب ناهمگن مذهبی و حزبی آن نیروهای مرکزگیزی پدید می‌آمدند که می‌بایست از طریق دشمنی با «سوسیالیسم» و نیروی هویت-بخش‌اتکاء به مسیحیت مهار شود. تبلور معنای عملی این نکته را در برنامه سال ۱۹۲۳ می‌توان یافت، که در آن «شالوده‌های معنوی جنبش کارگری «مسیحی-ملی» تکوین یافت. چنین فرمولبندی شده بود که «ما می‌بایست در وجود خود این احساس را داشته باشیم که انسان‌هایی از نوع دیگریم. ما به گونه‌ای دیگر می‌اندیشیم و حس می‌کنیم». ازینرو ممکن است با «جنبش‌های دگراندیش» تجمعات کاری موردی وجود داشته باشد، «اما هیچ‌گاه یک تجمع روحی، هیچ‌گاه یک تجمع زندگی و جهان‌بینی» وجود نخواهد داشت. (۱۰)

این یادآوری آشکارا لازم بود تا آگاهانه ضرورت این سندیکاها را در برابر دیدگان کارگران مسیحی قرار دهد. به ویژه آن که سوسیال دمکراسی در جنگ جهانی و در جمهوری **وایمار** به هیچ‌وجه خود را بعنوان طرفدار پیگیر ایده‌های سوسیالیستی نشان نمی‌داد. البته تأکیدات بر بی‌طرفی حزبی که بعنوان پیامد انشقاق حزب سوسیال دمکرات در کنگره ۱۹۱۹ **نورنبرگ** تصویب شد- تنها یک حقه‌ی تاکتیکی سندیکا‌های آزاد بود. همچنین بر کاهش موضعگیری‌های ضد کلیسایی **حزب سوسیال دمکرات** و رسانه‌های سندیکایی مَهر یک مانور فریبنده زده شد. اما در مجموع اقرار شد که تأیید دولت، برنامه‌ی دمکراسی اقتصادی و جلب کارگران کاتولیک بوسیله سوسیال دمکراسی، تبلیغ سندیکا‌های مسیحی را دشوار ساخته و ازینرو تقویت درگیری‌های جهان‌بینانه را می‌طلبد.

وضعیت انجمن‌های حرفه‌ای **هیرش-بونکر** که به «هویتی» قابل مقایسه با مسیحیت نمی‌توانستند رجوع کنند، به شدت دشوار شده بود و افول حزب‌های لیبرال در دوران رکود و بی‌خانمانی سیاسی آنان انعکاس می‌یافت.

نطفه‌های اشتراک در بحث‌های مربوط به نظم اقتصادی زمان انقلاب و نیز بحث‌های مربوط به دمکراسی اقتصادی قابل چشم‌پوشی نبودند. سندیکا‌های مسیحی، **هیرش-بونکر** و **آزاد** اعتقاد داشتند که با تشکیل **ZAG**، گنجاندن آزادی جمعیت‌ها و حق مشارکت گسترده‌ی اقتصادی در قانون اساسی، در اصل به هدف‌های خود مبنی بر اثرگذاری برابر حقوق کارگران با کارفرمایان در شکل-بخشی به اقتصاد و حکومت رسیده‌اند. اما هر سه‌ی این نهادها به سرعت متوجه شدند که حقوق فرمولبندی شده در سال‌های

۱۹۱۸/۱۹ متناسب با توزیع جدید موقعیت قدرت نبوده است. این تجربه نقطه‌ی عزیمت برنامه‌های گوناگون برای دموکراسی اقتصادی بود که در میانه سال‌های بیست مورد بحث و گفتگوی سندیکاهاى خطدار سیاسى بود.

ایده‌های دموکراسی اقتصادی و بصورت مشخص مطالبه مشارکت و سهیم بودن در تصمیم‌گیری‌ها در نزد انجمن‌های حرفه‌ای **هیرش-دونکر** نیز حامیان مسلمی یافت، چنین برنامه‌هایی برای تحقق این داعیه بود که به وسیله‌ی ایجاد نهادهای همکاری مشارکتی، حق برابر کارگران با کارفرمایان در اقتصاد و حکومت تامین شود. **آنتون اِرکینس** در کنگره‌ی سوم **حلقه سندیکایی** در سال ۱۹۲۶ اعلام کرد «جنش سندیکایی از دیرباز نیروی دموکراسی بوده و خواهد ماند». تأیید دموکراسی سیاسی و اقتصادی و به ویژه گسترش دموکراسی اقتصادی به وسیله شوراهای کارخانه‌ها، یک نقطه‌ی محوری برنامه‌ای برای انجمن‌های حرفه‌ای را تشکیل می‌داد.

سندیکاهاى مسیحی نیز طرفدار سهم داشتن و مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها به مثابه‌ی پیش‌فرض دموکراتیزه ساختن اقتصاد بودند. (۱۱) درست همین تصورات برنامه‌ای بود که اشتراکات با مطالبات دموکراسی اقتصادی **سندیکاهاى آزاد** را نشان می‌داد؛ با وجود اینکه سندیکاهاى مسیحی و **هیرش-دونکر** از هدف سوسیالیسم که سندیکاهاى آزاد به وضوح در کنگره ۱۹۲۸ در **هامبورگ** خود را طرفدار آن نشان دادند، دوری می‌جستند. در این کنگره سندیکاهاى آزاد تحت تأثیر ثبات نسبی اقتصادی و پیروزی انتخاباتی **حزب سوسیال دموکرات** در ماه مه ۱۹۲۸، بار دیگر کوشیدند تصورات خود را در مورد دموکراتیزه کردن اقتصاد تدقیق کنند.

در کنگره‌ی **برسلاو** در سال ۱۹۲۵ این مساله مطرح شده بود. **هرمان یکل** (Hermann Jäckel) رییس اتحادیه‌ی کارگران پارچه‌بافی آلمان با این توهم که یک همکاری سازگار و موزون میان صاحب‌کاران و کارگران وجود خواهد داشت، مخالفت کرده و تأکید نموده بود که دموکراتیزه کردن اقتصاد یک «مرحله از اقتصاد سرمایه‌داری» است، اما مشخص کننده‌ی یک «مرحله‌ی گذار به شکل‌های عالی‌تری از نظم اقتصادی است». در هم شکستن امتیازات آموزشی دارایان، تقویت نفوذ سندیکاها در سیاست و موسسه‌های بخش عمومی و همچنین گسترش مشارکت سندیکاها در نهادهای خودگرانی اقتصادی، در شمار مطالبات اصلی **یکل** بودند که از طریق تحقق آنها «جامعه‌ی سازمان یافته‌ی کارگری به عامل برابرقوی درون اقتصاد» بدل می‌شد. (۱۲)

قطعنامه‌ی مصوب **هامبورگ** مجموعه‌ای از تدبیرها را در نظر گرفته بود که هدف مشترک‌شان دخالت در تصمیم‌گیری‌های مرکزی اقتصادی بود. در سطح کارخانه‌ها اما زیاد پرتوافکنی نشده بود. همچنین صرف‌نظر کردن از بحث پیرامون تدبیرهایی برای پیشبرد دموکراسی اقتصادی، پیامدی چون مقاومت قابل انتظار از سوی کارفرمایان را به همراه داشت.

اکثریت قاطع کنگره‌ی **هامبورگ** طرفداری خود را از «**مدل هامبورگی**» دموکراسی اقتصادی اعلام کرد. پاسخ به آن زیاد طول نکشید. طرح دموکراسی اقتصادی، به عنوان دستاویزی، از سوی کارفرمایان برای یک درگیری مطبوعاتی گسترده با سندیکاها مورد استفاده قرار گرفت. در همین رابطه سخنرانی‌ها و موضع‌گیری نهمین نشست اعضای RDI، که از ۲۰ تا ۲۱ سپتامبر ۱۹۲۰ در **دوسلدورف** برگزار شد، در مجلدی با عنوان «مساله‌ای به نام دموکراسی اقتصادی» منتشر گردید. از خواسته‌ی دموکراسی اقتصادی بعنوان تبارز تلاش‌های سندیکایی برای تبدیل شدن به قدرت قاهر، خرده‌گیری می‌شد. جمع‌گرایی و سوسیالیسم و اکنون دموکراسی اقتصادی تکمیل کننده‌ی «افول آلمانی بودن» قلمداد شدند. (۱۳)

حدّت و اکنش صاحبکاران نسبت به خواسته‌های سندیکاهای آزاد، به سندیکاها این احساس را بخشید که آنها پا از خط سرخ-های صاحبان قدرت فراتر نهاده‌اند. سندیکاهای آزاد با اشاره به موضع‌گیری‌های صاحبکاران، قاطعیت سیاسی خود را توجیه کرده و از این طریق بخشی از گروه-های مخالف سازمانی خود را جذب می‌کردند. (۱۴) البته انتقادات *حزب کمونیست آلمان* که نسبت به «توهامات دمکراسی اقتصادی» هشدار می‌داد (۱۵) از این طریق نتوانست مهار شود. و نیز نتوانست مانع سازمان سندیکاییان کمونیست در قالب مخالفان و سازمان سندیکایی انقلابی (RGO) گردد.

اگر سندیکاهای آزاد دمکراتیزه کردن اقتصاد را به مثابه‌ی گامی در راه سوسیالیسم می‌دیدند، اتحادیه‌های مسیحی طرح خود را تلاشی در جهت «تثبیت» کارگران «به مثابه پیش شرط ایجاد یک تجمع مردمی ارگانیک» می‌دیدند. شرکت‌کنندگان در بحث‌های جاری بر این تصورات متفاوت از طرح‌های دمکراسی اقتصادی به هیچ‌وجه تأکید نکردند. اما نزدیکی در برنامه‌ی مشترک سندیکاها پیامدی نیز به همراه نداشت. بلکه بر عکس گرایش در جهت تخفیف اختلافات میان سندیکاها در میانه‌ی سال‌های بیست، به موازات همسان‌سازی مواضع، مجدداً جدل متقابل تشدید شد. همانند موضع سندیکاهای مسیحی در کنگره‌ی ۱۹۲۸ *هامبورگ*، سندیکاهای آزاد در موضع‌گیری خود نسبت به کنگره‌ی ۱۹۲۹ سندیکاهای مسیحی در فرانکفورت، متوجه شدند که در عمل مطالبات‌شان منطبق بر یکدیگر است. اما این نکته همچنین بهانه‌ای به سندیکاهای مسیحی داد تا بر ضرورت مخالفت‌های معنوی خود پافشاری کنند. تصادفی نبود که جزوه‌ی منتشر شده در سال ۱۹۲۳ نوشته‌ی خانم *الفریده نیگنس* (Elfriede Nebgens) درباره‌ی «شالوده‌های معنوی جنبش کارگری مسیحی-ملی» در سال ۱۹۲۸ با تغییراتی تجدید انتشار یافت. اثر *تئودور برانر* (Theodor Brauer) با عنوان «سوسیالیسم مدرن آلمانی» که بخش‌هایی از آن در سال ۱۹۲۹ در «مجله‌ی مرکزی» منتشر شد، در خدمت روشن‌سازی تفاوت‌های جهان‌بینانه‌ی موجود قرار داشت و می‌بایست آشکارا بر ضد «تلاش‌های وحدت‌جویانه» موجود در سندیکاهای مسیحی عمل کند.

گرایش ظاهر شده در کار روزانه‌ی سندیکایی برای نزدیکی سندیکاهای بزرگ خطدار سیاسی البته تنها نمی‌بایست بر مرزهای عقیدتی غلبه کند. تفاوت‌های بنیادین میان *سندیکاهای آزاد* و سازمان‌های *هیرش-دونکر* از یکسو و سندیکاهای مسیحی از سوی دیگر در مناسبات با جمهوری پارلمانی *وایمار* نیز خود را آشکار ساختند. *سندیکاهای آزاد* بدیهی است که مناسبات گسست ناپذیری با جمهوری *وایمار* نداشتند. آنها بر عکس دمکراسی پارلمانی را که به نظر می‌رسید بهترین شرایط را برای ساختمان یک دمکراسی اجتماعی و سوسیالیسم عرضه می‌کند، «تنها» بعنوان زمینه‌ای برای نمایندگی منافع خود تایید می‌کردند.

تفاوت سندیکاهای آزاد با سندیکاهای مسیحی را در آن می‌شد مشاهده کرد که سندیکاهای مسیحی به هیچ‌وجه در این نکته توافق نداشتند که جمهوری، آن شکل دولتی است که در آن خواسته‌شان مبنی بر ایجاد «دولت مردمی اجتماعی»، می‌تواند تحقق بیابد.

در مورد این مسأله *آدام استگر والد*، رییس اتحادیه‌ی سراسری و DGB در سخنرانی و مصوبه‌ای در کنگره‌ی دورتموند سندیکاهای مسیحی در سال ۱۹۲۶ توضیحی عرضه کرد. به گفته‌ی وی (۱۶) دولت مردمی که در راه آن تلاش می‌شود در شکل سلطنت و یا همچنین جمهوری می‌تواند وجود داشته باشد. بالاتر از شکل دولتی، سندیکاهای مسیحی طرفدار خود دولت‌اند. با این

انتزاع از ضد و نقیض‌های مشخص آن زمان ادعا می‌شد که فرد می‌تواند «در اساس سلطنت طلب و با این حال خدمتکار خوبی برای جمهوری باشد». **هینریش بورگ** نمونه‌ای در این باره بود. همچنین و درست به خاطر تاکید بر آن که برای سندیکاها مسیحی آشکار است «که تغییر شکل دولت از راه‌های خشن مطرح نیست»، وی عدم تمایل نسبت به جمهوری را نشان داد.

این احتیاط و پرهیز از جمهوری در قطعنامه‌ها نیز آشکار بود. به این ترتیب سندیکاها مسیحی در سال ۱۹۲۶ طرفداری خود را از «دولت و شالوده‌های مسیحی-ملی آن» اعلام کرده و «هر تلاشی که از راه‌های نامشروع می‌خواهد شکل دولت را تغییر دهد» رد کردند. سرباز زدن از طرفداری اصولی از دمکراسی و ایماز و تنها رد راه‌های «نامشروع» تغییر شکل دولت، انتقاد به «سیستم پارلمانی حکومتی موجود که نمی‌توان آن را کامل دانست» در قطعنامه‌های کنگره طنین ویژه‌ای یافت. (۱۷) البته از این طریق در مورد مواضع ضد و نقیض نسبت به جمهوری به هیچ‌وجه تصمیم قطعی گرفته نشد. چند سال بعد در جریان بحران اقتصادی، این بحث‌های ضد و نقیض دوباره جان گرفت.

۴. به سوی بحران: درگیری **روه آرین** در سال ۱۹۲۸

مدت‌ها پیش از آن که نشانه‌های بحران اقتصادی جهانی در آلمان نیز هویدا شوند، اوج‌گیری مبارزات کارگری در جریان سال ۱۹۲۸ گرایش‌هایی در رابطه با تشدید درگیری‌ها بر سر توزیع را نمایان ساخت. نقطه‌ای اوج این تحول درگیری **روه آرین** بود. این درگیری بخاطر فسخ سر موقع قراردادهای تعرفه‌ای در صنایع آهن **راین-وستفال** توسط سندیکاها کارگران فلزکار در ۳۱ اکتبر ۱۹۲۸ آغاز شد. مطالبه‌ای که با آن پیوند داشت عبارت بود از افزایش دستمزدی بالغ بر ۱۵ فنیک (***) در ساعت برای همه‌ی گروه‌های کارگری بالاتر از ۲۱ سال. از نظر کارفرمایان سطح دستمزد -کارگر فنی ۸۰ فنیک و کارگر ساده ۶۰ فنیک- به حدی رسیده بود که دیگر جایی برای افزایش وجود نداشت. اتحادیه‌ی کارفرمایان، واحد شمال غربی **انجمن کارفرمایان راه آهن و پولاد آلمان** این درخواست افزایش دستمزد را رد کرد و تعلیق همه کارگران از ۱ نوامبر را اعلام نمود. از آنجا که هیات حل اختلاف شهر **دوسلدورف** در این رابطه نتوانست به توافقی دست یابد، روز ۲۸ اکتبر **ویلهلم یوتن (Wilhelm Jotten)**، داور ویژه، بنا به درخواست سندیکاها مبنی بر تشکیل دادگاه حل اختلاف، تصمیمی گرفت و حکم او از سوی وزیر کار معتبر اعلام شد. او بعنوان سازش، حکم به افزایش ۶ فنیک در ساعت داد، در حالی که سندیکاها در این گیر و دار خواسته‌ی خود را به ۱۲ فنیک در ساعت کاهش داده بودند. سندیکاها این حکم را پذیرفتند، اما واحد شمال غربی **انجمن کارفرمایان آهن و پولاد آلمان** پذیرش آن را رد کرد. تعلیق بیش از ۲۴۰ هزار کارگر به اجرا گذاشته شد. در ۳۰ نوامبر در جریان مذاکراتی جداگانه بین نمایندگان سندیکاها و اتحادیه‌های کارفرمایان با مسئولان حکومت امپراتوری، بر سر یک داوری جدید حل اختلاف توافق شد که قرار بود از سوی وزیر سوسیال دمکرات حکومت، **کارل سورینگ (Carl Severing)** مدیریت شود.

کارفرمایان و سندیکاها پیشاپیش حکم داوری را به عنوان قرارداد تعرفه‌ای پذیرفتند. کارفرمایان بر این اساس در ۳ دسامبر ۱۹۲۸ تعلیق را لغو کردند.

سورینگ در وضعیتی دشوار قرار داشت. او می‌بایست راه میانه‌ای بین دست رد زدن به سینه‌ی رفیق حزبی و همکار وزیرش **ویسل (Wissell)** از یکسو و عقب‌نشینی آشکارا ضروری در برابر منافع صاحب‌کاران از سوی دیگر بیابد. و با این حال راه حل می‌بایست از لحاظ مضمونی برای همه‌ی کارگران قابل قبول باشد. پس از دریافت اطلاعاتی درباره‌ی وضعیت اقتصادی و اجتماعی در منطقه‌ی **روهر، سورینگ** در روز ۲۱ دسامبر حکم دآوری خود را اعلام کرد. همانگونه که انتظار می‌رفت، حکم او به مراتب خفیف‌تر از حکم **یوتن** بود. او حکم **یوتن** را تا ۳۱ دسامبر ۱۹۲۸ معتبر دانست. از ۱ ژانویه ۱۹۲۹ حکم بر آن بود که دس‌متردها بین ۱ تا ۶ فنیک در ساعت افزایش بیابند.

در حالی که **سندیکا‌های آزاد** - با در نظر گرفتن تعلق حزبی و حکومتی **سورینگ** - برخوردی منفعل متمایل به مثبت نسبت به حکم داشتند، این حکم در بین کارفرمایان انتقادی شدید برانگیخت. این انتقاد نامتناسب با مضمون حکم دآوری، گرایش به مطلق‌سازی منافع صاحب‌کاران را نشان می‌داد که تبدیل به مشخصه‌ی مرحله‌ی پایانی جمهوری **وایمار** شد. این امر همچنین آماده نبودن و ناتوانی طرف‌های قرارداد را در رسیدن به سازش‌های قابل قبول در مذاکرات مستقل با توجه به رونق اقتصادی در حال افول نشان می‌داد.

اینکه کارفرمایان در اکتبر ۱۹۲۸ دست به تهاجم زدند، می‌تواند با توجه به وضعیت اقتصادی بوده باشد، اما پیش از هر چیز انگیزه‌ی سیاسی داشته است. در این درگیری، مرزهای تاثیرگذاری سیاسی بر بخش خصوصی اقتصاد، جلوی چشمان **حزب سوسیال دمکرات**، که پس از انتخابات ماه مه ۱۹۲۸ در حکومت شرکت داشت و نیز سندیکاها قرار گرفت. سیاست کارفرمایان در درگیری **روهر آیزن** را می‌توان مسلمان تبلور فاصله‌گیری از **دمکراسی وایماری** ارزیابی کرد که سرانجام به رد کردن کل «سیستم» منجر شد.

توضیح‌های مترجم

- (*) «حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان» که رهبر آن هیتلر شد و گرایش فاشیستی داشت
 (***) کوچکترین واحد پول آلمان؛ صد فنیک برابر یک مارک رایش بود

پانویس‌ها

۱. پیش از هر چیز: فریتس تارنو، چرا باید فقیر بود؟، برلین، ۱۹۲۸
۲. بنگرید به کنوت بورشارت، دلیل‌های اقتصادی شکست جمهوری وایمار، ناشر هاگن شولتسه، وایمار؛ «خودوانهادن یک دمکراسی؛ ترازوی از دید امروز»، دوسلدورف ۱۹۸۰، صص ۲۱۱-۲۴۹، اینجا صص ۲۱۷ به بعد. همچنین بنگرید به گفتگو با کلاوس-دیتر کرون (تاریخ و جامعه ۱۹۸۲، صص ۴۱۵-۴۲۶ و ۱۹۸۳ صص ۱۲۴-۱۳۷) و کارل

- لودویگ فرریش (نشریه تاریخی ۱۹۸۲، ص ۶۰۵-۶۳۱ و ۱۹۸۳، ص ۶۷-۸۳ همچنین تاریخ و جامعه ۱۹۸۴، ص ۱۲۲-۱۴۱).
3. مساله ساعات کاری در آلمان. یک تامل‌نامه، نوشته شده توسط VDA، برلین ۱۹۲۴، ص ۵.
 4. یک قانون اضطراری در رابطه با کار روزانه‌ی هشت ساعته در نشریه سندیکایی، شماره ۴۵ به تاریخ ۶/۱۱/۱۹۲۶، ص ۶۲۵.
 5. قانون تغییر مقررات ساعات کار روزانه به تاریخ ۱۴/۰۴/۱۹۲۷ در Reichsgesetzblatt، بخش اول، شماره ۱۸، به تاریخ ۱۶/۰۴/۱۹۲۷، ص ۱۰۹ و بعدی.
 6. آمارها برگرفته از مانفرد کلمنتس، ریشه‌های اجتماعی فاشیسم، فرانکفورت در کنار ماین، ۱۹۷۲، ص ۱۹۷.
 7. پروتکل مذاکرات کنگره دوازدهم سندیکاها در آلمان، برگزار شده در برسلاو به تاریخ ۳۱ اوت تا ۴ سپتامبر ۱۹۲۵، برلین ۱۹۲۵، ص ۱۱۲.
 8. لیپارت، در پروتکل مذاکرات کنگره سیزدهم سندیکاهای آلمان، برگزار شده در هامبورگ به تاریخ ۳ تا ۷ سپتامبر ۱۹۲۸، برلین ۱۹۲۸، ص ۸۰.
 9. نقل شده از Otto de la Chevalerie، سندیکاها به عنوان صاحب‌کار، برلین سهلندورف ۱۹۳۰، ص ۳۵.
 10. سندیکاها و انجمن‌های کارگری، در سالنامه‌ی سندیکاهای مسیحی ۱۹۲۳، منتشر شده توسط سندیکاهای مسیحی آلمان، برلین، ص ۴۴-۴۹، اینجا ص ۴۵ و بعدی.
 11. فریدریش بالتروش، تعاونی‌های مصرفی و جنبش کارگری، کلن ۱۹۲۹، ص ۱۰.
 12. هرمان پکل، دمکراسی اقتصادی، در پروتکل مذاکرات کنگره دوازدهم سندیکاهای آلمان، برگزار شده در برسلاو به تاریخ ۳۱ اوت تا ۴ سپتامبر ۱۹۲۵، برلین ۱۹۲۵، ص ۲۰۲-۲۱۶.
 13. مشکل دمکراسی اقتصادی، در رابطه با نشست RDI دوسلدورف، منتشر شده توسط نشریه معدن‌چیان آلمان، دوسلدورف ۱۹۲۹، ص ۷۳.
 14. بنگرید به فریتس نافتالی، بحث‌هایی پیرامون دمکراسی اقتصادی، در نشریه جامعه I، ۱۹۲۹، ص ۲۱۰-۲۱۹، در اینجا ص ۲۱۰.
 15. بنگرید به والتر اولبریش، دمکراسی اقتصادی یا ADGB به کدام سمت می‌رود، برلین ۱۹۲۸.
 16. آدام استگروالد، سندیکاهای مسیحی و شکل بخشی‌زدگی ملت آلمان، در حاشیه نویسی مذاکرات کنگره یازدهم سندیکاهای مسیحی آلمان، برگزار شده در ۱۷ تا ۲۰ آوریل ۱۹۲۶ در دورتموند، برلین ۱۹۲۶، ص ۲۱۸-۲۵۰، اینجا ص ۲۴۳ صص.
 17. سندیکاهای مسیحی و شکل بخشی‌زدگی ملت آلمان، در همان جا، ص ۵۱۵ و صفحات بعدی.